

پژوهشکده نظریه پردازی سیاسی و روابط بین الملل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی روز سه شنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۷ ساعت: ۱۰ الی ۱۲ نشست علمی با موضوع: بحثی در باب انگاره‌ی مدرن شهروندی از منظر فلسفه سیاسی با سخنرانی دکتر شروین مقیمی سالن اندیشه بر گزار کرد گزارش از آن به شرح ذیل می باشد.

### خلاصه نشست بحثی در باب انگاره‌ی مدرن شهروندی از منظر فلسفه‌ی سیاسی

شهروندی نوع غالب هویت سیاسی-اجتماعی در جوامع امروزی است. جامعه‌ی ایران نیز با بیش از یک سده‌ای که از انقلاب مشروطه می‌گذرد، فراز و نشیب‌های فراوانی را از سر گذرانده و به هر حال از سطحی از دانش و آگاهی و مهارت در زیست شهروندی بهره‌مند گشته است. به عبارت دیگر ایرانیان امروز دست‌کم در معنای حقوقی، از یک هویت شهروندی برخوردارند و خود را عضوی متعلق به کشوری به نام ایران می‌دانند. با این حال در انگاره‌ی شهروندی در ایران معاصر، عدم انسجام‌های عمیقی دیده می‌شود که شناخت و تحلیل مبانی این انگاره را ضروری می‌سازد؛ انگاره‌ای که اصول آن در ایران نخستین بار در قانون اساسی مشروطیت بازتاب یافت. بنابراین کوشش برای فهم زمینه‌های بروز این عدم انسجام، لاجرم کوششی است ناظر بر فهم و توضیح مبانی؛ و این ضرورت ما را وامی‌دارد تا برای فهم وضعیت کنونی‌مان، و احتمالاً تلاش برای بهبود آن، به مبادی فکری و تاریخی رجوع کنیم. شهروندی مدرن به معنای آن نوع از شهروندی است که با فلسفه‌ی سیاسی هابز و قوام بنیادهای مقوله‌ی حاکمیت مدرن و درکی بی‌سابقه از ایده‌ی «فرد صاحب حق» آغاز شد و با تحولات عمیقی چون انقلاب فرانسه و آراء و افکار منادیان آن، به ویژه فیلسوفانی چون روسو، با مقوله‌ی ناسیونالیسم، مشارکت سیاسی، و مساوات طلبی اقتصادی یا عدالت اجتماعی پیوند خورد. این نوع از شهروندی مبتنی بر یک آموزه‌ی بنیادین است و آن عبارت است از *برخورداری اعضای عاقل و بالغ یک جامعه‌ی سیاسی از حقوق برابر و مساوی*. طرفه آنکه کانون مباحث و مناقشات در باب مشروطه و قانون اساسی آن نیز حول محور «مساوات» می‌چرخید و این همان مکانی است که نخستین پایه‌های انگاره‌ی شهروندی بر آن استوار شد. شهروندی در معنای مدرن آن، یعنی دقیقاً به عنوان هویت سیاسی-اجتماعی غالب در دوره‌ی جدید، ریشه در فلسفه‌ی سیاسی تامس هابز دارد. دفاع از این موضع به خودی خود واجد کیفیتی تازه است و در میان دانشوران غربی نیز هوادار چندانی ندارد. اما ما در صدد بر خواهیم آمد تا با تمرکز بر متون خود تامس هابز و بهره‌گیری از چند شرح دسته‌اول، نقش هابز در به منصفی ظهور رسیدن مقوله‌ی «فرد صاحب حق» را مورد توجه قرار داده و در کنار بحث او در باب

ضرورت حاکمیت مطلق و تقسیم‌ناپذیر، شِمایی از ریشه‌های بنیادین بروز و ظهور انگاره‌ی شهروندی در معنای مدرن به دست دهیم. به نظر می‌رسد زایش «فرد صاحب حق» و تداوم آن در طول تاریخ سیاسی غرب تا به امروز، همان نخ تسییحی است که همه‌ی تلقی‌های گوناگون، متنوع و حتی علی‌الظاهر متضاد و متعارض در باب شهروندی را که میان فیلسوفان سیاسی مدرن و معاصر رواج داشته است، به یکدیگر پیوند می‌دهد. بلافاصله بعد از هابز، جان لاک بود که علی‌رغم همدلی پررنگ آغازینش با هابز، در میان‌سال‌ی مسیر دیگری را برگزید و نقدهایی را بر تلقی هابز از انسان و سرشت و ماهیت حقوق او وارد ساخت. منتها لاک نیز علی‌رغم همه‌ی این نقادی‌ها، مهمترین کاری که انجام داد، نه نقادی هابز تا سر حد ردّ و تکذیب او، بلکه نقادی هابز در راستای تعمیق نتایجی بود که شرایط امکانش تنها از مجرای فلسفه‌ی هابز مهیا می‌شد. بنابراین لاک کوشید تا بنیان‌های انگاره‌ی «فرد صاحب حق» را نیرومندتر گرداند و از این طریق راه را برای پدیداری آنچه که امروز حقوق شهروندی می‌نامیم، هموارتر نماید. اما جریانی که با فلسفه‌ی سیاسی روسو آغاز شد، جریانی بود که شکل و شمایل اصلی شهروندی مدرن را باید مرهون آن دانست. توجه به این نکته لازم است که در اینجا ما نه از «آنچه مقوم شهروندی مدرن است» بلکه از «شکل و شمایل نهایی آن» سخن می‌گوییم؛ به عبارت دیگر مدعای اصلی ما به قوت خویش باقی است که اگرچه با روسو درکی متفاوت از شهروندی بروز یافت که مبنای تلقی کنونی ما از مقوله‌ی شهروندی محسوب می‌گردد- تلقی‌ای که شاید در وهله‌ی نخست با فلسفه‌ی سیاسی هابز ناسازگار یا حتی با آن متناقض به نظر برسد- اما برداشت فربه و ایجابی روسو از مقوله‌ی شهروندی تنها در پرتوی شرایطی توانست ممکن گردد که هابز پیشتر در آستانه‌ی تجدد، تفسیر نحیف و سلبی خویش را ارائه کرده بود. بنابراین اگرچه در این گفتار، در بحث از شهروندی مدرن به دو سنت اصلی ارجاع می‌دهیم، منتها این نکته را از نظر دور نخواهیم داشت که هنوز هم کانونی‌ترین ساحت انگاره‌ی شهروندی مدرن، علی‌رغم رنگ و بوی شدیداً روسویی خویش، هابزی است. هابز و سپس لاک، مبنای آن چیزی را بنیاد گذاردند که تی‌اچ. مارشال از آن با عنوان شهروندی مدنی سخن می‌گوید. مارشال از منظری تاریخی-اجتماعی به مقوله‌ی شهروندی می‌نگرد و مراحل سه‌گانه‌ی بسط آن را با سخن از شهروندی مدنی آغاز کرده و سپس با اشاره به شهروندی سیاسی و اجتماعی، به طرح ملاحظاتی در این خصوص مبادرت می‌ورزد. رویکرد ما در این طرح تحقیقاتی، البته رویکردی تاریخی-اجتماعی، یا حقوقی نیست، با این حال در صددم نشان دهیم که تقسیم‌بندی مشهور مارشال در خصوص مقوله‌ی شهروندی، از حیث بحث در فلسفه‌ی سیاسی مدرن، ناظر بر وجوه گوناگون یک پدیده واحد است که هسته‌ای کانونی دارد و آن ایده‌ی «فرد صاحب حق» است. تردیدی نیست که این

ایده‌ی کانونی بعدها به دست فیلسوفانی چون روسو و کانت و حتی جان استوارت میل، هیاتی پیدا پیدا کرد که شاید کسی دیگر نمی‌توانست در نگاه اول تبار هابزی او را تشخیص دهد، با این حال هنوز هم بر بنیاد تلقی هابز از آدمی بود که می‌توانست بقای خود را تضمین کند. ما بدون آنکه از رهیافت فلسفی در بحث از شهروندی عدول کنیم، از اصطلاح‌شناسی‌مارشال، بی‌آنکه بخواهیم دقیقاً همان معانی او را از این اصطلاحات مراد کنیم، برای توضیح مقاصد خویش در این گفتار بهره خواهیم برد.